

# آینده معلمی

● دکتر نعمت‌اله فاضلی  
عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی تهران

اما واقعیت این است که در زمانه ما بین نویسندگی و معلمی شکاف عمیقی وجود دارد. زیرا لزوماً کار تعلیم با تألیف یکی نیست و اقلیتی از معلمان در کار نوشتن دستی دارند. از این رو، به ذهنم رسید تا درباره این موضوع صحبت کنم و نسبت بین فرهنگ و معلمی را برای گفت‌وگو در آن جمع برگزیدم. حاصل بحث چیزی فراتر از نسبت معلمی و نویسندگی از آب در آمد، اما این موضوع نیز در چارچوب مسئله‌ای که بررسی کردم، قرار گرفت. این مقاله حاصل گفت‌وگوی آن نشست است.

## چشم‌انداز تاریخی بر تحولات معلمی

در این مقاله ابتدا به طرح مسئله می‌پردازم. سپس تحولات معلمی را در یک چشم‌انداز تاریخی در سه مرحله کلی شامل دوره ظهور معلمی و شکل‌گیری آن به مثابه موقعیتی فرهنگی، تحول معلمی به سوی فعالیت حرفه‌ای و شغلی، و فرهنگی شدن معلمی بررسی می‌کنم. در نهایت به بررسی چشم‌انداز آینده معلمی در ایران خواهیم پرداخت. رویکرد نظری این بررسی، چشم‌انداز فرهنگی و از لحاظ روش شناخت، تحلیل تاریخی و تفسیر انتقادی معلمی از راه "بافت‌مندسازی تاریخی و اجتماعی"<sup>۱</sup> آن در بستر تاریخ معاصر ایران است. البته برای این بررسی هیچ‌گونه تحقیق تجربی نظام‌مند انجام نداده‌ام، بلکه مباحث مطرح شده مبتنی بر تجربه زیسته و تأملات مردم‌نگارانه و نظری است. این مقاله به نوعی تحلیل تاریخی گفتمان معلمی در ایران معاصر است. در این زمینه تا کنون داده‌ها و تحلیل‌های نظری و تجربی ارائه نشده است. از این رو طبیعتاً بحث حاضر کاستی‌های زیادی دارد. در عین حال، محدودیتهای مقاله اجازه نمی‌دهد که مباحث را از حد موجود فراتر ببریم و به بیان و توصیف جزئیات بیشتری بپردازیم.

نکته‌ای را هم اضافه کنم. در جمع حاضر در آن نشست، تعدادی از معلمان از شهرها و روستاهای گوناگون کشور حضور داشتند.

▲ کلیدواژه: نویسندگی، معلم، تألیف، تحول معلمی، گفتمان معلمی، موقعیت فرهنگی، مدیریت مدرسه، مصلح اجتماعی.

## اشاره

این مقاله بازنویسی سخن‌رانی نگارنده در جمع نویسندگان و مدیران مجله «رشد مدرسه فردا» در دی‌ماه ۱۳۸۹ است. در این نشست کوشیدم متناسب با جمع مخاطبان درباره نسبت بین معلمی و نویسندگی صحبت کنم. صحبتها به درازا کشید و با استقبال مخاطبان رو به‌رو شد. هدف اصلی نشست این بود که نویسندگان مجله رشد که اغلب آنها معلم بودند، تجدید قوای روحی کنند و برای تداوم کار فکری‌شان با یکدیگر هم‌فکری نمایند. این موضوع را سردبیر محترم مجله آقای دکتر محمد عطاران اظهار داشتند و از نگارنده نیز خواستند تا در جمع آنها در همین زمینه صحبت کنم.

پرسشی که از لحاظ نظری می‌شد در آن نشست مطرح ساخت، این بود که چه نسبتی بین معلمی و نویسندگی و انجام کار تحقیقی و تولید فکر وجود دارد؟ اگر به این پرسش پاسخی داده شود، همه معلمان که در این زمینه دارای فعالیت فکری هستند و به «اهل قلم» تعلق دارند، توجیه مناسب و شایسته‌ای برای تداوم و گسترش فعالیت‌های فکری و قلمی‌شان پیدا می‌کنند. در عین حال، به نظر می‌رسد که معلمی و نویسندگی پیوند طبیعی و بدیهی دارند. زیرا معلم با آموزش خواندن و نوشتن و ترغیب افراد به اندیشیدن و انتقال فرهنگ سر و کار دارد.

دیدار با معلمانی که در روستاهای دور افتاده کشور تدریس می‌کنند و از طریق وبلاگ و مجله رشد مدرسه فردا به عنوان نویسنده شناخته شده‌اند، برای نگارنده بسیار جالب و پراحساس بود. زیرا به عنوان روستازاده‌ای که خود روزگاری توسط این معلمان روستایی تربیت شده‌ام، نسبت به همه معلمان، به ویژه معلمانی که در روستاهای دور افتاده با نیروی عشق فعالیت می‌کنند، احساس دین و تعهد می‌کنم. وقتی آقای عادل دور و آقای شعرانی را در آن نشست دیدم، احساس کردم آقا معلمهای دوران مدرسه‌ام را دیده‌ام. آنها با همان صفای معلمی از تجربه‌هایشان صحبت کردند و من هم پیش‌تر از طریق وبلاگ‌هایشان از زندگی و کار معلمی آنها اطلاع داشتم. دوست دارم این مقاله را به پاس دینی که معلمان مدرسه‌ام بر من دارند، به همه معلمان تقدیم کنم؛ گرچه می‌دانم ران ملخی است پیش سلیمان بردن.

## طرح مسئله: گفتمان معلمی

معلمی یکی از فعالیتهای انسانی است که از زمان پیدایش جامعه انسانی متمدن و از زمانی که نهاد اجتماعی تعلیم و تربیت شکل گرفت، به وجود آمد. در این دوره تاریخی طولانی، معلمی متناسب با تحول جامعه انسانی و دگرگونی در نهاد تعلیم و تربیت، متحول شده است. آنچه در هر جامعه‌ای مسلم می‌نماید، وجود و ضرورت عوامل و افرادی برای «انتقال فرهنگ» به نسل نو رسیده است. نسل آدمی بدون اکتساب و یادگیری امکان حیات نخواهد داشت. انسانها برخلاف دیگر جانداران نمی‌توانند با اتکای محض بر غرایز و امیال یا نیروهای جسمانی خود زندگی کنند.

آنها ناگزیرند، برای تأمین نیازهای مختلف زیستی، ارتباطی و اجتماعی‌شان، نمادها و معانی را خلق کنند و آنها را از طریق فرایندهای یاددهی و یادگیری به یکدیگر منتقل و بر روی هم انباشته سازند. این نمادها و معانی «نظامهای فرهنگی» را تشکیل می‌دهند که در قالب، علم، هنرها، ادبیات، زبان، فلسفه و فناوریها سازمان داده شده‌اند. این نظامهای فرهنگی از راههای متفاوت انتقال فرهنگی، از نسلی به نسل دیگر انتقال داده می‌شوند. در طول تاریخ چند هزار ساله زندگی بشر ابزارها و عوامل انتقال فرهنگی گوناگون به وجود آمده است. نهاد تعلیم و تربیت همواره یکی از این عوامل بوده و معلمی از ارکان

اصلی این نهاد است. اما معلمی چیست و معلم کیست؟

ما انسانهای قرن بیست و یکم بیش از آن که درباره این پرسشها بیندیشیم، معمولاً معلم و معلمی را در زندگی روزمره و در عمل تجربه می‌کنیم و با آن سر و کار داریم. جدا از میلیونها انسان که در کار تعلیم و تربیت و حرفه معلمی هستند، تقریباً همه انسانهای امروز حداقل برای دوره‌ای کوتاه با معلم و معلمی سر و کار دارند. زیرا همه ناگزیر باید برای مدتی آموزش ببینند و در مدرسه یا مؤسسه آموزشی یا برنامه آموزشی چیزهایی را فرا بگیرند. اکثر آنها نیز سالهای طولانی از عمر خود را در مدرسه و مؤسسات آموزشی می‌گذرانند. به همین دلیل هر گاه از هر مشکل انسانی در جامعه امروز سخنی گفته می‌شود، آموزش را هم به عنوان یکی از علل آن مشکل و

هم به عنوان یکی از راههای حل آن، مطرح و بیان می‌کنیم و در تمام موارد، معلم و معلمی بخشی از موضوع است.

ولی شگفت این است که حداقل در جامعه امروز ما کمتر درباره معلمی به نحو دقیق و روشمند سخن گفته و تحقیق کرده‌ایم. این سخن به معنای آن نیست که درباره معلمی حرفی زده نمی‌شود. حجم انبوهی از گفتارها درباره مدرسه، نظام آموزش و پرورش، راهبردهای یادگیری و یاددهی، تعلیم و تربیت، مشکلات و چالشهای این حوزه‌ها و بسیاری مطالب دیگر وجود دارد و در تمام این گفتارها، معمولاً یکی از مباحث درباره معلم و معلمی است. می‌توان این مجموعه گفتارهای مرتبط با معلم و

«دبستان» یعنی محل  
یا نهادی که در آن به  
کودکان «ادب» (ادبیات)  
و «آداب» می‌آموزند و  
مدارس دوره متوسطه  
به «دبیرستان»، یعنی  
نهادی که در آن به  
جوانان «دبیری» یا  
نویسندگی می‌آموزند،  
براساس همین  
پیش فرض بود که  
مدرسه نهاد تولید و  
انتقال فرهنگ است

معلمی را «گفتمان معلمی» نامید.

گفتمان معلمی شیوه سخن گفتن ما درباره معلمی است. در این گفتمان است که معلمی معنا می‌شود، کارکردها و ارزشهای خود را به دست می‌آورد و ارتباطش با جامعه و نظام آموزشی شکل می‌گیرد. در دنیای معاصر، معنا و محتوای گفتمان معلمی در چارچوب نظامهای آموزش و پرورش نوین و متناسب با نظام اجتماعی برآمده از تحولات مدرن و انقلابات آن، شامل

پیدایش انقلاب شهرنشینی، انقلاب آموزشی (آموزش عمومی و آموزش عالی)، انقلاب سیاسی (شکل‌گیری دولتهای ملی جدید)، انقلاب سبک زندگی (گسترش مصرف‌زیبایی شناسانه‌شدن زندگی و...)، انقلاب ارتباطات (حمل و نقل و فناوریهای اطلاعاتی) و تحولات دیگر، شکل گرفته و تحول یافته است. مطالعات تعلیم و تربیت در ایران معمولاً کمتر به توصیف و تحلیل گفتمان معلمی در معنای مورد

نظر در این‌جا پرداخته است. این نوع مطالعات در ایران غالباً در چارچوب مطالعات برای ارتقای نقش و کارکرد آموزشی و تدریس معلمان و تاحدودی نیز شناخت مشکلات صنفی و شغلی آنها بوده است. مسئله فهم معنای معلمی و رویکردهای جامعه به معلمی یا نسبت جامعه با معلمی، کمتر در دستور کار مطالعات و گفتمان معلمی در ایران بوده و یا هرگز نبوده است. این موضوعی است که می‌خواهم در این‌جا به آن بپردازم. به عنوان محقق اناساس‌شناس و مطالعات

فرهنگی، گمان می‌کنم برای شناخت آموزش و کمک به توسعه آن و بهبود کارایی‌اش نیازمند آن هستیم که روابط بین معلمی و جامعه و فرهنگ ایران را به درستی بررسی کنیم. امروزه پرسشهای متعددی درباره معلمی در جامعه ما وجود دارد که درباره آنها کمتر می‌دانیم برای مثال این پرسش وجود دارند که:

- معلمی، جامعه ایران چگونه تعریف و معنا شده است؟
- تحولات جامعه و فرهنگ ایران طی دهه‌های متفاوت چه تاثیری در تحول معنای معلمی داشته است؟
- معلمی در جامعه ایران دارای چه نقشها و کارکردهایی است؟
- تحولات نظام آموزشی و نهاد مدرسه چه تأثیری بر نقشها و کارکردهای معلمی داشته است؟
- چگونه می‌توان معلمی را متناسب با نیازها و شرایط جامعه امروز ایران ساخت؟

## تحول معنای معلمی در چشم‌انداز تاریخی

در یک چشم‌انداز تاریخی در سطح

جهان، معلم را می‌توان در سه دوره تاریخی تعریف کرد: معلم سنتی، معلم مدرن و امروزی، و معلم فردا. در ساختار سنتی، مدرسه یعنی محلی برای آموزش که در دوره مدرنیته متقدم در قرن ۱۹ پدیدار شد. در جامعه ایران هم در واقع از همان سالها، یعنی ۱۲۵۰ هجری شمسی، با تأسیس مدارس جدید، «رشدیه» نهاد مدرسه در معنای امروزی آن به وجود آمد و بعد تحول پیدا کرد. از آن زمان تقریباً تا دهه ۱۳۴۰، یعنی حدود کمتر از یک قرن را می‌توان دوران سنتی یا متقدم مدرسه در ایران و جهان نام‌گذاری کرد. اما از سال ۱۳۴۰ به بعد، معلمی به تدریج از یک موقعیت فرهنگی به نوعی حرفه اداری یا شغل تغییر هویت داد. در نتیجه این تحول بسیاری از کارکردهای فرهنگی و اجتماعی معلمی از آن گرفته شد. این امر به تدریج موجب کاهش منزلت و جایگاه معلمان در ایران شد.

شاید بتوان گفت یکی از علل ناکامی یا پایین بودن کارایی مدارس در انتقال فرهنگ و امر آموزش، همین تنزل منزلت معلمان باشد. این تغییر هویت یا معنای معلمی، نتیجه تحولات گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران بود. در یک دهه اخیر، در نتیجه تحولات گوناگون در جامعه ایران، زمینه برای تحول مجدد معنا و هویت معلمی به وجود آمده است. می‌توان گفت مدرسه در آینده برای ایفای نقشهای اصلی خود، راهی جز تقویت منزلت اجتماعی گوناگون از جمله گسترش نقشها و کارکردهای آنها ندارد. در ادامه، این سیر تحول و ابعاد گوناگون آن را به نحو مجمل توضیح می‌دهم.

## ظهور معلمی به مثابه موقعیت فرهنگی

پیدایش مدارس جدید در ایران با این ذهنیت بود که مدرسه محل تولید و انتقال فرهنگ مدرن است. از این رو هنگام گسترش این مدارس به آموزش و پرورش «اداره فرهنگ» می‌گفتند. هم‌چنین نام‌گذاری مدارس دوره ابتدایی به «دبستان» یعنی محل یا نهادی که در آن به کودکان «ادب» (ادبیات) و «آداب» می‌آموزند و مدارس دوره متوسطه به «دبیرستان»، یعنی نهادی که در آن به جوانان «دبیری» یا نویسندگی می‌آموزند، براساس همین پیش‌فرض بود که مدرسه نهاد تولید و انتقال فرهنگ است.

به لحاظ تاریخی نیز، ما مفهوم «دبیر» را به همین معنای موقعیت فرهنگی به کار می‌گیریم. کتاب «مجمع‌النوادر» یا همان «چهار مقاله نظامی عروضی»، نوشته احمد نظامی سمرقندی که در سال ۵۵۰ هجری نوشته شده است، چهار فصل دارد. فصل اول آن درباره نویسندگی یا به تعبیر نظامی عروضی «دبیری» است.

گفتمان معلمی شیوه سخن گفتن مادرباره معلمی است. در این گفتمان است که معلمی معنای خود را به دست می‌آورد و ارتباطش با جامعه و نظام آموزشی شکل می‌گیرد

دبیر در آن جا به معنی نویسنده به کار می‌رود. انتخاب نام دبیر در دوره جدید برای معلمان هم براساس همان تفکر سنتی ما بود که به یک موقعیت فرهنگی اشاره داشت. از این رو در این دوره، معلم در جامعه دارای «موقعیت و منزلت فرهنگی» است و مجموعه گسترده‌ای از وظایف و نقشها را برعهده دارد. در این دوره معلم حداقل چند نقش و کارکرد زیر را به طور روشن ایفا می‌کند.

### ۱. تدریس در مدرسه

در این دوره معلم در کلاس درس حضور می‌یافت و کار تعلیم و تربیت را انجام می‌داد؛ یعنی مدرس یا آموزگار بود. بنابراین، معلم مدرس، نخستین شکل و وظیفه معلمی است و چنین معنایی در تصور عمومی از معلمی بسیار جا افتاده است.

زیرا این نقش و عملکرد معلمی، پایدارترین و اصلی‌ترین نقش معلمی محسوب می‌شود و از ابتدای پیدایش مدارس جدید تاکنون این نقش باقی مانده است. اما معلمی چیزی بیش از تدریس و آموزگاری بود. اگر وظیفه معلمی به کار تدریس محدود می‌شد، معلم هرگز نمی‌توانست منزلت و موقعیت فرهنگی وسیعی را که در این دوره داشت، به دست آورد.

### ۲. مدیریت مدرسه

یکی از ویژگیهای نظامهای آموزشی مدرن این است که مدیران آن در تمام سطوح مدارس از میان معلمان و استادان انتخاب می‌شوند. یعنی نظام آموزشی سازمانی نیست که از بیرون برای آن مدیر آورد. همه جای دنیا این گونه است. بنابراین، «مدیر معلم» در واقع گونه، دوم معلمی است. این نقش و کارکرد معلمی نیز همچنان باقی است. بسیاری از معلمان در دوران فعالیت شغلی‌شان، علاوه بر تدریس، برای مدتی کار مدیریت را نیز تجربه می‌کنند. ولی معلمی در دوران سنتی یا اولیه آن چیزی بیش از تدریس و مدیریت بود.

### ۳. معلم به عنوان مصلح اجتماعی

نقش اجتماعی معلمان در دوران اولیه پیدایش گسترش

مدارس جدید بسیار متنوع و گسترده بود. معلمان در ساختار سنتی و دوران اولیه، سرمشق زندگی مدرن بودند و رفتار، گفتار و باورهای آنها برای مردم الگو دانسته می‌شد. به طور کلی، مردم آنها را قهرمانان مدرن به حساب می‌آوردند و از آنها به عنوان نماینده عقل جدید و برگزیده جامعه دوران مدرن نام می‌بردند.

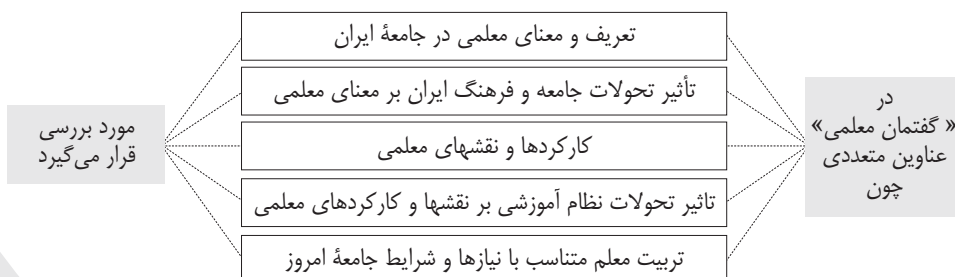
معلمان، مصلحان اجتماعی بودند که گاهی در جنبشهای اجتماعی و مبارزات سیاسی شرکت می‌کردند و در ایجاد تغییرات سیاسی نقش داشتند. بعد از مشروطیت هم در همه احزاب سیاسی، معلمان بیشترین حضور را دارند و تقریباً بسیاری از مبارزان، معلم هستند.

### ۴. تولید فرهنگ

در این دوره آغازین بخش مهمی از کار "تولید فرهنگ" نه در معنای مدرسه‌ای آن، بلکه در معنای تولید دانش، ادبیات و هنرها، در همه جای دنیا از جمله ایران، به عهده معلمان بود. یعنی در این دوره، معلمان بخش اعظم شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، ادیبان، فرهیختگان و فاضلان جامعه را تشکیل می‌دادند. جایزه نوبل ۱۹۱۷ که نوبل ادبیات بود، به هنریک پونتوپیدان، معلم دانمارکی تعلق گرفت. رمان «آقا معلم»، نوشته فرانتس کورت نیز «جایزه پولیتزر» ادبیات را دریافت کرد. این رمان را یک معلم ایرلندی تبار آمریکایی بر اساس تجربه‌های ۳۰ سال معلمی‌اش می‌نویسد.

در ایران نیز بسیاری از بزرگان ما معلم بودند. مهدی اخوان ثالث، نیما یوشیج، جلال آل احمد، علی شریعتی، سهراب سپهری، محمود کیانوش، محمد بهمن بیگی و بسیاری دیگر، همه معلم بودند. این نویسندگان افراد سرشناس و شخصیت‌های ملی به شمار می‌رفتند. در

در یک چشم‌انداز تاریخی در سطح جهان، معلم رami توان در سه دوره تاریخی تعریف کرد: معلم سنتی، معلم مدرن و امروزی، و معلم فردا



کنار آنها انبوهی از نویسندگان معلم کمتر شناخته شده یا گمنام نیز وجود دارند.

معلمان در این دوره موقعیت فرهنگی خاصی داشتند و افرادی از طبقه متوسط و متوسط به بالا که استعدادها و سرمایه‌های فرهنگی جوامع بودند، خودشان را در این موقعیت تعریف می‌کردند. به ویژه آن که در این دوره، نهادهای فرهنگی مثل اینترنت، تلویزیون، رادیو، سینما و حتی مطبوعات به گستردگی امروز وجود نداشت. در این دوره، آموزش عالی هم به شکل امروز گسترده نبود. در نتیجه مدرسه مهم‌ترین نهاد فرهنگی در دوران مدرنیته متقدم بود که افراد با استعداد و نخبگان در آن فعالیت می‌کردند.

ایفای نقشها و کارکردهای گسترده مذکور توسط معلمان ناشی از نیازهای جامعه ایران در این دوره است. به تعبیر دیگر، شخصیت و اخلاق فردی و قابلیت‌های روان‌شناختی یا اخلاقی معلمان موجب منزلت و موقعیت فرهنگی معلمان نمی‌شد، بلکه برعکس، این نظام اجتماعی و شرایط فرهنگی جامعه بود که شخصیت و قابلیت‌های ویژه‌ای را به معلمان می‌بخشید و زمینه‌ساز شکل‌گیری و شکوفایی استعداد‌های معلمان می‌شد. این شرایط را به نحو مجمل می‌توان چنین بیان و توصیف کرد: فقدان نهادها و مؤسسات فرهنگی مانند رسانه‌ها و مطبوعات؛ فقدان و محدود بودن نهادهای آموزشی جدید مانند مؤسسات آموزش عالی؛ وجود زمینه‌های تاریخی و فرهنگی تقویت‌کننده ذهنیت جامعه

برای ایفای نقشها و کارکردهای اجتماعی بزرگ توسط معلمان، مانند تأکید جهان بینی اسلامی بر نقش و جایگاه معلم و مربی در جامعه و نظام آموزشی (به تعبیر دیگر مشروعیت دینی معلمی)؛ احترام اجتماعی والای معلمان و افراد عالم در جامعه اسلامی و در فرهنگ مردم ایران (به تعبیر دیگر مقبولیت اجتماعی معلمی).

ظهور معلمی در دوره آغازین پیدایش مدارس جدید در ایران از این نظر

اهمیت دارد که در این دوره ما معلمی را در معنایی تازه و متفاوت ابداع و تجربه می‌کردیم. مکتب‌داران منادیان سنت و وارثان میراث فرهنگی تاریخ ما بودند و صرفاً در چارچوب نظام فرهنگی سنتی وظایف و نقش‌هایشان تعریف می‌شد. اما معلمان در این دوره غالباً کسانی بودند که از سوی وارث سنت و میراث فرهنگی گذشته ایران بودند و از سوی دیگر پیشگامان فرهنگ نوین. در این دوره تاریخی، معلمی از پیوند سنت و مدرنیته ایرانی سرچشمه می‌گرفت. به عبارتی روشن‌تر، معلمی نوعی «ابداع سنت» در چارچوب ارزشهای نظام آموزش جدید بود.

از آن جهت معلمی را ابداع سنت می‌نامیم که معلمی و تعلیم و تربیت سابقه دیرینه‌ای در فرهنگ و تمدن ایران و اسلام داشت. طبیعتاً معلمان نمی‌توانستند در این دوره ناگهان و بدون وام‌گیری و تأثیرپذیری از میراث فرهنگی ایران، هویت و کارکردهای خود را تعریف کنند. این واقعیت را نه تنها از عملکرد نهاد معلمی، بلکه از زندگی و شخصیت معلمان این دوره نیز می‌توانیم شناسایی کنیم. برای مثال، اگر به شخصیت و زندگی معلمان قدیمی‌تر مراجعه کنیم، می‌بینیم که اغلب این معلمان دارای خط خوش و زیبا، تسلط بیشتر بر زبان و ادبیات فارسی، آشنایی بیشتر با موسیقی و هنرهای سنتی، آگاهی بیشتر از تاریخ و فرهنگ ایرانی، عزت نفس و کاریزمای اخلاقی، عشق و علاقه شدید به کار تعلیم و تدریس، انضباط و سخت‌گیری در آموزش، و بسیاری صفات دیگر هستند. در نتیجه در این دوره، معلمان شخصیت‌هایی فرهنگی بودند که دانش و فرهیختگی ناشی از ترکیب مجموعه‌ای از ارزشهای سنتی و مدرن را در خود جمع داشتند.

### تحول معلمی به مثابه حرفه

در دوره‌های بعد از دهه ۱۳۴۰، جامعه ایران و از جمله نظام آموزش و پرورش به تدریج تغییرات گسترده‌ای پیدا کرد. این تغییرات موجب تغییر اساسی در معنای معلمی شد. معلمی در این دوره به تدریج به حرفه بوروکراتیک یا اداری تبدیل شد و از چارچوب فرهنگی پیشین بیرون آمد. این تحولات را می‌توان در چند محور کلی شامل پیچیده شدن تقسیم کار اجتماعی و کاهش کارکردهای معلمی به حرفه تدریس، کاهش توان اقتصادی و درآمد معلمان و قرار گرفتن معلمی در موقعیت طبقه فرودست اجتماعی، کاهش کارکرد آموزشی معلمان در ساختار مدرسه و برنامه درسی، و تبدیل شدن آموزش به امری غیرخلاق و اداری

اگر به شخصیت و زندگی معلمان قدیمی‌تر مراجعه کنیم، می‌بینیم که اغلب این معلمان دارای خط خوش و زیبا، تسلط بیشتر بر زبان و ادبیات فارسی، آشنایی بیشتر با هنرهای سنتی، آگاهی بیشتر از تاریخ و فرهنگ ایرانی، عزت نفس و کاریزمای اخلاقی، عشق و علاقه شدید به کار تعلیم و تدریس، انضباط و سخت‌گیری در آموزش، و بسیاری صفات دیگر هستند

نام برد. توصیف و تحلیل این تحولات نیازمند بررسی‌های گسترده تجربی و نظری است که از عهده بحث اکنون ما بیرون است، اما تحول معنای معلمی و افول آن را به طور مختصر چنین می‌توان توضیح داد:

به تدریج که جامعه ایران ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توسعه می‌یافت و تقسیم کار اجتماعی پیچیده‌تر و انباشت ثروت بیشتر شد، معلمی روال وارونه‌ای را طی کرد. مسئله پیچیده‌تر شدن تقسیم کار اجتماعی شاید بیشترین تأثیرگذاری را در تحول معنای معلمی داشت. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، در گذشته به دلیل فقدان مؤسسات و نهادهای فرهنگی و اجتماعی، معلمان باید بسیاری از نیازهای فرهنگی جامعه را پاسخ می‌دادند. با توسعه آموزش عالی و گسترش وسایل ارتباط جمعی، نهادهای فرهنگی و فرهنگسراها و مراکز و مؤسسات بزرگ مولد فرهنگ، همه اینها رقبا و به تدریج جانشینان آموزش و پرورش شدند. در نتیجه معلمی موقعیت فرهنگی خودش را تقریباً از دست داد. با ظهور مؤسسات و نهادهای فرهنگی و اجتماعی، به نوعی نقشها و مسئولیت‌های که بر عهده معلمان و نهاد معلمی بود، از آن گرفته شد.

تحول در برنامه درسی و نظام مدرسه نیز بر تقلیل کارکردهای معلمان تأثیر گذاشت. از این دوره به بعد، نه تنها مسئولیتها و کارکردهای اجتماعی معلمان، بلکه کارکردهای آموزشی معلمان نیز با تحول برنامه درسی به تدریج تحول و تقلیل یافت. از این دوره به بعد، مفهوم مدرسه عوض شد؛ به خصوص روش تدریس و برنامه آموزشی. در دوران اولیه، معلم،

محور مدرسه بود. برنامه آموزشی و کتاب‌درسی با معلم تعریف می‌شد. معلم تعیین‌کننده وضعیت مدرسه و نظام آموزشی بود

و به همین دلیل، برنامه درسی حول و حوش نقش او تعریف می‌شد. معلم خلاقیت داشت، دستش باز بود و هنوز همه امور آموزشی استاندارد نبود.

از دهه ۱۳۴۰ به بعد، در ایران به تدریج آموزش و پرورش همگانی می‌شود. دولت پهلوی که می‌خواهد مدرسه را به عنوان یک ماشین و دستگاه ایدئولوژیکی برای باز تولید هویت‌های ملی متناسب و وفادار به آرمان پادشاهی و سلطنت در نظر بگیرد، نمی‌تواند به معلم که باید در مدرسه تعیین‌کننده برنامه درسی باشد، اعتماد کند. به همین دلیل نظام آموزشی را به این سو می‌برد که همه امور مدرسه به تدریج از بالا تعریف شود. معلم درست حکم یک دستگاه ضبط‌صوت را پیدا می‌کند که کارش فقط باز تولید مکانیکی دانش برای دانش‌آموزان است. در نتیجه در نظام آموزش و پرورش از همان سالهای ۱۳۴۰ هویت خلاق و آفرینشگر، و آفرینندگی فرهنگی، هنری و ادبی از معلمان گرفته می‌شود.

در واقع دانشی که به معلم منتقل می‌شود، دانش غیرخلاق است. هویت معلمی نه تنها دیگر موقعیت فرهنگی گذشته را ندارد، بلکه اساساً نام فرهنگ هم بر آموزش و پرورش یک نام اضافی است که به تدریج برداشته می‌شود. آموزش و پرورش و نظام مدرسه‌ای تعریف جدیدی پیدا می‌کند که در آن بیشتر ساختار مطرح است. یعنی معلمی به مثابه یک حرفه، در مدرسه جایگاه کانونی ندارد و فقط نقشی

مکانیکی در زنجیره امور مدرسه ایفا می‌کند. مدرسه کارخانه‌ای است که می‌خواهد آدم‌های کلیشه‌ای و

**معلمان در ساختار فرهنگی و اجتماعی و نظام آموزشی کنونی به مجموعه‌ای از فرصتها و امکانات دست یافته‌اند که در گذشته برای آنها وجود نداشت. نخستین فرصت، دست‌رسی به آموزش عالی و تحصیلات دانشگاهی است. اکنون تقریباً تمام معلمان کشور دارای تحصیلات دانشگاهی و آموزش عالی هستند**

تحول معنای معلمی در چشم انداز



شهروند «حکومت محور» تربیت کند. معلم مأمور و معذور است. او فقط مطالبی را حفظ کرده و به دانش آموزان منتقل می کند.

تحول موقعیت اقتصادی معلمی نیز از تحولات تأثیرگذار بر نهاد معلمی بود. کم کم به دلیل گسترش آموزش و پرورش و محدودیت بودجه دولت برای تأمین حقوق و مزایای شغلی بالا برای جمعیت چند صد هزار نفری معلمان، به تدریج جایگاه معلم در نظام اقتصادی کشور، به عنوان جایگاه قشر فرودست تعریف می شود. این موضوع نیز بر تغییر تصور اجتماعی از شغل معلمی تأثیر می گذارد. این تأثیرگذاری، هم از جنبه نمادین و تغییر جایگاه و منزلت اجتماعی معلمان است و هم از نظر مشکلات مادی و اقتصادی که معلمان با آن درگیر می شوند.

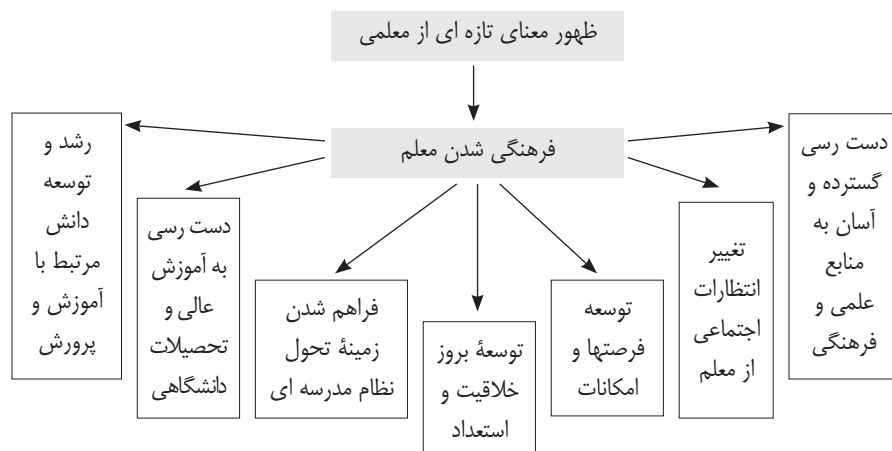
از دهه ۱۳۴۰ به بعد، جامعه ایران با تحولات ناشی از سیاستهای نوسازی دولت، به سوی جامعه ای مصرفی تحول می یابد. در نتیجه، خانواده ها و افراد به پول و درآمد بیشتری برای پاسخگویی به نیازهای مادی روزافزون و زندگی مصرفی محتاج می شوند. بر این دو تحول، کاهش توان دولت در تأمین درآمد بیشتر برای معلمان به دلیل گسترش نظام آموزش و پرورش است که موجب تضعیف موقعیت اقتصادی معلمی در جامعه می شود. این تحولات به تضعیف مقبولیت اجتماعی معلمی و کاهش میل افراد دارای سرمایه فرهنگی بالا به نظام آموزشی می انجامد. در نتیجه بر اثر تحولات طبقات اجتماعی، معلم از نظر اقتصادی از گروه اجتماعی زیرین طبقه متوسط انتخاب می شود، نه طبقه متوسط و متوسط به بالای جامعه؛ امری که در گذشته معکوس بود. البته منظور از مباحثی که در این جا مطرح می سازیم، فهم

«روند غالب یا «روند عمومی» در زمینه تحول نهاد معلمی است. مسلماً در هر زمان همواره عده زیادی از معلمان هستند که با روند غالب تفاوت دارند. برای مثال، در دوره «ظهور معلمی» برخی معلمان فاقد ویژگیهایی بودند که گفتیم. هم چنین در دوره «افول معلمی» نیز معلمان هستند که خصایص اجتماعی و فرهنگی برجسته و متمایزی دارند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که تحلیل ما در این جا بیش از آن که معطوف به جنبه های شخصی معلمان باشد، معطوف به فهم نهاد معلمی و کارکردها، تحولات، پیامدها و زمینه های این تحولات است.

### فرهنگی شدن معلمی

معلمی طی دو دهه اخیر با تغییراتی همراه بوده است؛ تغییراتی که در آینده ادامه می یابد و احتمالاً معنای تازه ای از معلمی در حال ظهور خواهد بود. می توان این «تحولات در راه» برای معنای معلمی را «فرهنگی شدن معلمی» نامید. منظور از فرهنگی شدن، گسترش کارکردها و نقشهای اجتماعی و فرهنگی مهمان است. در شرایط کنونی معلمان پیش از گذشته می توانند به ایفای نقش روشن فکرانه در عرصه عمومی بپردازند و استعدادها و خلاقیتهای خود را در مدرسه و بیرون از مدرسه به نمایش بگذارند. این سخن به معنای آن نیست که شرایط گذشته به نحو آشکاری تغییر کرده، یا منزلت فرهنگی گذشته معلمان احیا شده است. بلکه منظور این است که روند تحولی شکل گرفته و شروع شده و ما اکنون در آغاز این روند هستیم. در شرایط کنونی، انتظارات اجتماعی از معلمان در حال تغییر است و فرصتها و امکانات بیشتری برای ایفای نقشهای فرهنگی معلمان فراهم شده است.

معلمان در ساختار فرهنگی و اجتماعی و نظام آموزشی کنونی به مجموعه ای از فرصتها و امکانات دست یافته اند که در گذشته برای آنها وجود نداشت. نخستین فرصت، دسترسی به آموزش عالی و



تحصیلات دانشگاهی است. اکنون تقریباً تمام معلمان کشور دارای تحصیلات دانشگاهی و آموزش عالی هستند. در گذشته اکثر معلمان دارای تحصیلاتی در سطح دیپلم بودند. اکنون در نتیجه گسترش آموزش عالی، نه تنها همه معلمان دارای تحصیلات دوره کارشناسی هستند، بلکه عده زیادی نیز تحصیلات تکمیلی، به ویژه دوره کارشناسی ارشد را گذرانده‌اند. یکی دیگر از امکانات مهم معلمان، دسترسی گسترده و آسان به دانش و منابع علمی و فرهنگی است. این دسترسی هم از طریق اینترنت و فناوریهای ارتباط مجازی میسر است و هم از طریق انبوه کتابها و مجلاتی که وزارت آموزش و پرورش و دیگر مؤسسات انتشاراتی تولید و منتشر می‌سازند. معلمان اکنون به سادگی می‌توانند به هر نوع دانشی که علاقه یا نیاز داشته باشند، دست یابند.

علاوه بر این، در زمینه دانشهای مرتبط با فعالیتهای حرفه‌ای و آموزشی آنها، مانند مباحث تعلیم و تربیت، راهبردها و فنون آموزش و تدریس، و دیگر زمینه‌های مورد نیاز آنها، تحولات چشم‌گیری در دو دهه اخیر در ایران به وجود آمده است. رشته‌های دانشگاهی گوناگون مرتبط با آموزش و پرورش، مانند فناوری آموزشی، مطالعات برنامه‌درسی، مدیریت آموزشی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، فلسفه تعلیم و تربیت، و علوم تربیتی در دوره‌های گوناگون کارشناسی تا دکترا، در بسیاری دانشگاههای کشور ارائه و آموزش داده می‌شوند. این رشته‌ها دانشهای روزآمد و اطلاعات ضروری را برای معلمان مهیا می‌سازند. هم‌چنین، انبوه پایان‌نامه‌ها، مقالات علمی، و کتابهای تألیفی و ترجمه‌ای

در زمینه دانشهای آموزش و پرورش به زبان فارسی تولید شده است و در دسترس معلمان قرار دارد. این دانشها نوعی «آگاهی انتقادی» و «دانش فنی» گسترده نسبت به مسائل آموزش و پرورش و از جمله مباحث معلمی ایجاد کرده است. در نتیجه امکانات و فرصتهای مذکور، معلمان امروزه زمینه لازم برای تقویت تواناییها و قابلیت‌های ذهنی و خلاقه خود را در اختیار دارند. برای مثال، در نتیجه گسترش اینترنت جمع بزرگی از معلمان این فرصت را به دست آورده‌اند که از طریق وبلاگ‌نویسی و ابزارهای مجازی دیگر، به نوشتن و ارائه خلاقیت‌های خود بپردازند. در گذشته تنها معلمان نخبه و

برگزیدگان آنها این مجال را داشتند که به انتشار دیدگاه‌ها و بیان نظرات خود بپردازند. اما امروزه معلمان در سراسر کشور حتی در روستاهای دور افتاده نیز این فرصت را دارند که تجارب و دیدگاه‌هایشان را در وبلاگ قرار دهند و از این طریق مانند یک نویسنده در گفت‌وگوهای عرصه عمومی مشارکت کنند.

علاوه بر این، نظام آموزش و پرورش نیز به سوی بهره‌برداری گسترده از امکانات اینترنت روی آورده و شبکه زیرساخت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری لازم را برای معلمان فراهم ساخته است. نظام آموزش و پرورش ایران

مانند دیگر ملل جهان به سوی شبکه‌ای الکترونیکی شدن در حرکت است. این امر موقعیتهای تازه‌ای برای فعالیت فرهنگی معلمان فراهم می‌سازد.

تحول اساسی دیگر، فراهم شدن زمینه‌ای مناسب برای تحول نظام مدرسه‌ای است. ناکارآمدی و عدم تناسب برنامه درسی مدارس با نیازهای فردی و جمعی، و بازار کار و مهارتهای زندگی موجبات نارضایتی گسترده از عملکرد نظام آموزشی در سطوح متفاوت را فراهم کرده است. از این‌رو، طی سالهای اخیر این نظام به طور پیوسته به بازبینی و تغییر برنامه درسی و دیگر ارکان نظام آموزشی پرداخته است. در این شرایط پویا، فرصتهای زیادی برای باز تعریف نقش و عملکرد معلمان به وجود آمده است.

اساساً دانش برنامه درسی و دانش‌آموزی تغییر کرده است. دانشهای یاددهی - یادگیری به طور گسترده‌ای بر ذهن کارشناسان، مدیران و برنامه‌ریزان تأثیر گذاشته‌اند و ذهنیتهای تازه‌ای در جهان به وجود آورده‌اند. اساساً خیلی از آموزه‌های پیشین، در دنیای امروز توسط نشریات و مجلات کتابها، اینترنت، رادیو، تلویزیون، وبلاگ‌ها و وبسایت‌ها ارائه می‌شوند. این امر باعث شده است که شبکه‌ای از دانشهای مرئی و نامرئی به وجود بیاید. در

**معلمان امروزه زمینه لازم برای تقویت تواناییها و قابلیت‌های ذهنی و خلاقه خود را در اختیار دارند. برای مثال، در نتیجه گسترش اینترنت جمع بزرگی از معلمان این فرصت را به دست آورده‌اند که از طریق وبلاگ‌نویسی و ابزارهای مجازی دیگر، به نوشتن و ارائه خلاقیت‌های خود بپردازند**



آموزش و پرورش، وجود دهها مجله رشد، با شمارگان بالا و تنوع در موضوعات تخصصی، گوشه‌ای از این تحول عظیم است که شبکه‌وسیعی از معلمان را جذب می‌کند تا آنها هم بنویسند. فرایندهای جهانی شدن سبب شده‌اند که آموزش دیگر امری محلی نباشد و هویت جهانی پیدا کند.

روندآینده در امتداد همین تحولاتی که در ۱۰ سال اخیر شروع شده است. رقم خواهد خورد. ما به مدرسه‌ای در معنای متفاوت می‌رسیم. این جا بحث مهم این است که در نظام مدرسه‌ای جدید، جای معلم کجاست و معلم مؤلف چه نقشی داشت. در مجموع، تحولاتی که در یک دهه اخیر به وجود آمده‌اند، سبب شده‌اند نظام اجتماعی برخی از ناکارآمدیهای مدرسه مدرن را آشکار کند. یکی از آنها همین تقلیل معنای معلم به مدرس است. بله، معلم تدریس می‌کند و قطعاً این واقعیتی درست و انکارناپذیر است. البته معلم، مدیر هم هست و برای این که بتواند مدیر و مدرس باشد، نمی‌تواند از آن نقشهای اجتماعی دیگرش، یعنی معلم به عنوان مصلح اجتماعی، معلم به عنوان محقق و معلم به عنوان مؤلف، دست بکشد. اگر این سه نقش را از معلم بگیریم، دیگر مدرس هم نخواهد بود و نمی‌تواند تدریس کند. یعنی در فرایندی ۵۰ ساله، معلم کوچک می‌شود و نقشش تقلیل پیدا می‌کند.

متأسفانه علوم تربیتی جدید هم در کوچک شدن نقش معلم سهم کمی نداشته است. چرا که گفتمان غالب این رشته وانمود می‌کرد،

با بحثهای مرتبط به روشهای تدریس، راهبردهای تدریس یا «فناوری آموزشی»، گویا مسئله ختم می‌شود. یعنی ما معلم را به فناوریهای آموزشی مجهز می‌کنیم و به او آموزش می‌دهیم که چگونه حرف بزند و چگونه از تخته سیاه استفاده کند و چیزهای دیگر و به این ترتیب مشکل یعنی بالا بردن کارایی معلمان حل می‌شود. اما این کارها را کردیم و هیچ اتفاقی نیفتاد. بحرانهای آموزش و پرورش کمتر نشد که هیچ، بیشتر هم شد. فرودستی معلم روز به روز بیشتر شد.

در نتیجه، واکنش اول این بود

که به طور عاطفی «روز معلم» را گرامی بداریم و درباره معلم شعر بگوییم. واکنش دیگر مطرح شدن بحث مدرسه‌زدایی بود. بحرانهای مدرسه در نتیجه تقلیل نقش اجتماعی معلم باعث می‌شود که مدرسه ناکارآمد شود و عده‌ای از نظریه‌پردازان، مثل پائولو فریره، ایوان ایلویچ و دیگران، به سمت تغییر نظام آموزشی بروند. یا بگویند که مدرسه را ببندید و کلاً تعطیل کنید و یا از مدرسه به عنوان ماشین مولد مدرک دیپلم و بیماری مدرک‌گرایی و ماشین مکنده بودجه و سرمایه اجتماعی و فرهنگی یاد کنند.

از این جا، علوم تربیتی و دانش‌های مربوط به آموزش و پرورش متوجه می‌شوند که دانش‌ها و تخصص‌های آنها نتوانسته‌اند، آگاهی لازم را به ما بدهند. ما باید به سراغ یک رویکرد فرهنگی در مورد فهم مدرسه با معلم مؤلف برویم. چون در ساختار جدید، معلمان نقشها و کارکردهایشان را از دست می‌دهند و ناراضی‌شان بیشتر می‌شود. به خصوص که شغل معلمی هم هیچ وقت در آمدزا نبوده است. آن چه که معلم را به مدرسه پیوند می‌دهد، سازمان یادگیرنده مدرسه است: یعنی فقط دانش‌آموزان نیستند که در مدرسه باید فرایند یاددهی - یادگیری را تمرین کنند و خلاقیت‌هایشان شکوفا شود. مدرسه در معنای آرمانی خودش، جایی است که اول معلم باید یاد بگیرد و بعد دانش‌آموزان.

اگر معلمان به طور مستمر و هر روزه نتوانند به خودشان اثبات کنند که چیزی را خلق کرده‌اند و چیزی را یاد گرفته‌اند، آن روز از مدرسه به طور ناخودآگاه یا خودآگاه ناراضی بیرون می‌روند. رضایت واقعی معلم تابع آن است که احساس کند در فرایند تولید معنا در مدرسه به طور فعال مشارکت دارد. ولی آیا امروز معلم در فرایند تولید معنا در مدرسه

**در سراسر کشور حتی در روستاهای دور افتاده نیز معلمان این فرصت را دارند که تجارب و دیدگاه‌هایشان را در وبلاگ قرار دهند و از این طریق مانند یک نویسنده در گفت‌وگوهای عرصه عمومی مشارکت کنند**

مشارکت دارد؟

معلم به جای این که نقش ماشین مکانیکی و ضبط‌صوت را داشته باشد، باید بتواند در خلق و آفریدن معناها مشارکت کند. این از کجا شروع می‌شود؟ از آن جا که معلم دبیر شود؛ یعنی بشود نویسنده. ایفای نقشهای مصلح، محقق، مدیر و مدرس زمانی برای معلم امکان‌پذیر است که معلم، مؤلف شود. حال موضوع این تألیف می‌تواند شعر باشد یا موسیقی و یا هنر. از تألیف متنهای آموزشی برای مدرسه و دانش‌آموزان گرفته تا تألیف منابع و متون آزاد عمومی در وبلاگ، وبسایت، مجله و روزنامه به هر حال معلم نیاز دارد به خلق متن بپردازد تا بتواند در متن مدرسه به عنوان موجودی معنا‌ساز حضور پیدا کند. از این رو، اصلی‌ترین راه برای حل مشکل مدرسه و توسعه آن، بازگشت به معنای دبیر و فراموش

کردن مفهوم آموزگار است؛ رسیدن به این واقعیت که باید معلم کارکردها و نقشهای خودش را در بستر پست مدرن امروزی به کمک ابزارهایی که در اختیارش قرار دارد، باز تعریف کند. امروزه معلمان ما به طور خودجوش نه نظام مند، از طریق استفاده «آی سی تی»، حضور فرهنگی خود را اعلام می کنند. این فناوری جدید بخشی از ابزاری است که ما در اختیار گرفته ایم تا بتوانیم معلمی را احیا کنیم. همین مجلات رشد هم ابزار ارزشمندی هستند. لحظه ای از بیرون به موضوع نگاه کنید. سازمانی سی و چند مجله دارد که تنها شمارگان یکی از مجلات دانش آموزی آن به یک میلیون و دویست هزار نسخه می رسد. ما هیچ مجله ای در ایران نداریم که صد هزار نسخه شمارگان داشته باشد، چه برسد به یک میلیون و دویست هزار نسخه. مجلات رشد در حوزه های تخصصی متعدد و برای سنین متفاوت منتشر می شوند. اگر برگردیم به پنجاه شصت سال پیش متوجه می شویم که در جامعه چه قدر فضا برای سخن رانی، تولید دانش و گفت و گو کم بود.

مدرسه مولد فرهنگ و معناست و معلمان کسانی هستند که به این منابع و معادن بزرگ معنا دسترسی آسان و بی واسطه دارند. به همین دلیل هم هست که صیادان گوهر معنا در ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال گذشته، وقتی به این معادن رسیدند، زود از آنها بهره برداری کردند و نام خودشان را در تاریخ جاودانه ساختند. آن گوهر معنا چیست؟ تجربه های انسانی. اصلی ترین دانشهای ما، آن دسته از دانشهایی هستند که از تجربه ما برمی خیزند. تجربه های معلمان، اصلی ترین تجربه های انسانی هستند؛ زیرا معلمان با طیف گوناگونی از مراحل رشد انسان سر و کار دارند؛ از شش هفت سالگی تا دوران جوانی. دوره هایی که در آنها، انسانها فطرت پاک خودشان را بروز می دهند و جوهر درونی خودشان را آشکار می کنند.

مدرسه طیف وسیعی از گروه های اجتماعی را در بر دارد؛ یعنی مدرسه منشور جامعه است. شما در مدرسه با همه تنوعات و پویایی های جامعه سر و کار دارید. در مدرسه، هر انسانی نماینده فرهنگی است که در آن زندگی می کند. شما نمایندگان خرده فرهنگی گوناگون ایران را هر روز در کلاس درس حاضر می کنید و با این نمایندگان سخن می گوئید و این نمایندگان با شما سخن می گویند. مدرسه به مثابه یک مرکز یا مؤسسه فرهنگی، ماهیتاً برای همین کار درست شده است که ما در آن با معنا و تجربه سر و کار داشته باشیم. بنویسیم، بیاموزیم، یاد بدهیم و یاد بگیریم. ما در مدرسه با نمادها و پردازش نمادها سرو کار داریم. خود مؤلفه ها و اقتضات ساختاری مدرسه ایجاب می کند که ما بیندیشیم، بپرسیم و کنجکاوی کنیم.

در کل، معلم در محیطی زندگی می کند که جامعه از او می طلبد درباره این تجربه ها سخن بگوید و آنها را بازنمایی

کند و جدی بگیرد. بنابراین، مدرسه به مثابه میدانی انباشته از این معناهاست و معلم به عنوان مؤلف می تواند تجربه های خودش را از مدرسه گردآوری کند. هر کس این کار را کرد، شاهکاری آفرید. «مدیر مدرسه» آل احمد یا «آقا معلم» اثر فرانک مک کورت، انبوهی از شاهکارهای ادبیات دنیا و هم چنین انبوهی از کتابهای علمی از آن جمله اند. مدرسه نه فقط ادیبان بزرگ را می پرورد که معلمان بزرگ ادبیات ما می شوند، بلکه در حوزه علم، یعنی جامعه شناسی، انسان شناسی، فلسفه، مطالعات فرهنگی، علوم تربیتی و هر حوزه دیگری، نقش مولد و انسان ساز دارد. معلم نه تنها در زمینه ارتقای سرمایه فرهنگی فردی خودش کار بزرگی می کند، بلکه از همه مهم تر، بر سرمایه فرهنگی جامعه می افزاید و عاداتی اخلاقه ایجاد می کند؛ عادت به خواندن و نوشتن، عادت به اندیشیدن و پرسیدن، عادت به کنجکاوی بودن و عادت به مولد بودن، نه مصرف کننده بودن. معلم این موقعیت را دارد که نظام مدرسه به عنوان مؤلف خودش را باز تعریف کند؛ چون جامعه از او ایفای چنین نقشی را می خواهد. به طور کلی دنیای امروز دنیای مؤلفان است.

صحت خود را با این جمله تمام می کنم که شما از اهمیت معلم و مؤلف بودن آگاه هستید. در وبلاگ ها و وبسایت های تان، در مجله «مدرسه فردا» و مجلات دیگر که قلم می زنید، طعم شیرین نوشتن را تجربه کرده اید. به نظر من، اگر ما بخواهیم نقش خودمان را وسیع تر کنیم، باید بتوانیم پیام آوران و سفیران جامعه آینده و مدرسه آینده باشیم و این پیام را با صدای رساتر و آگاهی انتقادی عمیق تر، از جایگاه معلم و مؤلف به گوش همه برسانیم؛ این پیام که: معلم فردا، معلم مؤلف است. دوران میانی که اشاره کردم و بحرانهایی که برای آموزش ایجاد کرده است، باید به پایان برسد. اگر می خواهیم

مدرسه بماند، باید بنویسیم، بنویسیم، بنویسیم و بنویسیم.

## پی نوشت

1. contextualisation